





بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

**کلیک کنید**  [www.tafrihicenter.ir/edu](http://www.tafrihicenter.ir/edu)

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

[www.tafrihicenter.ir](http://www.tafrihicenter.ir)

درس سوم

در امواج سِند

۱- به مغرب سینه مالان قرص خورشید نھان می کشت پشت کوهساران

۲- فرومی ریخت کردی زعفران رنگ به روی نيزه و نيزه داران

قلمرو زبانی:

سینه مالان : سینه خیز . / قرص: آنچه دارای شکلی کما بیش شبیه دایره است. / گردی زعفران رنگ : نور طلایی رنگ غروب خورشید . / نيزه داران : جنگجویان. ( نيزه + دار + ان = وندی - مرکب ) / کوهساران : وندی ( کوه + سار + ان )

قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص : این که خورشید سینه مالان حرکت کند / تشبیه : گرد را به زعفران رنگ تشبیه کرده است / استعاره : گردی زعفران رنگ ( نور خورشید ) /

قلمرو فکری:

خورشید به هنگام غروب آرام آرام به پشت کوه ها می خزید و از چشم ها پنهان می شد. خورشید نور های طلایی رنگ خود را بر روی جنگجویان و نيزه هایشان می پاشید.

۳- زهر سو بر سواری غلت می خورد تن سگین ابي تیر خورده

۴- به زیر باره می نالید از درد سوار زخم داره نیم مرده

قلمرو زبانی:

غلت می خورد : می غلتید ، به روی خود چرخیدن / باره : اسب / نیم مرده : در حال مرگ /

قلمرو فکری:

در میدان جنگ ، اسبی تیره خورده بر زمین می غلتید؛ و سوار زخمی و افتاده بر زمین از شدت درد می نالید.

۵- نھان می کشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

۶- در آن تاریک شب می کشت پنهان فروغ خورده خوارزمشاهی

قلمرو زبانی:

فروغ: نور ، روشنی . / خرگه: خیمه بزرگ. / وندی- مرکب: ( خوارزم + شاه + ی )

قلمرو ادبی:

استعاره مکنیه و تشخیص : روز، مانند انسانی است که روی دارد. ؛ دامن شب : شب مانند انسانی است که دامن دارد. / تضاد: روز / شب / مراعات نظیر: روز ، روشن، فروغ ؛ شب ، سیاهی / مجاز : « خرگه » مجاز « از » قدرت «

قلمرو فکری:

روز آرام آرام به پایان می رسید و شب همه جا را فرا می گرفت. روشنی عظمت خیمه ی خوارزمشاه در آن شب تاریک از بین می رفت.

۷- به خواب شفق در دامن شام به خون آلوده ، ایران کهن دید

۸- در آن دیای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب نخیستن دید

قلمرو زبانی:

خوناب: خون و آب ، خون آمیخته به آب. / شفق: سرخی غروب آفتاب.

ضمير مشترک: خویش ( خود ، خویش ، خویشتن : ضمائر مشترک هستند ؛ يعنى ، براى هر شش صيغه به کار مى رود )  
قلمرو ادبى:

تشبيه: خوناب شفق ( شفق: مشبه ، خوناب : مشبه به ) / تشبيه: قرص خورشيد را به دريای خون تشبيه کرده است / استعاره :  
دريای خون استعاره از شفق / تشبيه (مضمر): غروب آفتاب را به آيينه اى تشبيه کرده که مى توان در آن دید /  
کنايه : غروب آفتاب خویشتن : نابودى حکومت خود. / استعاره : آفتاب ( بخت و اقبال )  
قلمرو فکرى :

خوارزمشاه با نگاه کردن به غروب خورشيد سرزمين ايران را غرق در خون دید.  
جلال الدين با نگاه کردن به سرخى غروب خورشيد نابودى حکومت خود را دید.

۹- چه انديشيد آن دم کس ندانست که مگانش به خون دیده، تر شد  
۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کى سوزنده تر شد

قلمرو زبانى:

آن دم : آن لحظه. / مژگان : مژه های چشم. / به خون دیده تر شد : به شدت گريست  
قلمرو ادبى:

تشبيه : چو آتش در سپاه دشمن افتاد. / اغراق : سوزنده تر از آتش شدن  
قلمرو فکرى:

در آن لحظه کسى ندانست که جلال الدين به چه چيزى فکر کرد که چشمانش پر از اشک شد. و مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله کرد.

۱۱- در آن باران تير و برق پولاد میان شام رستخيز مى گشت  
۱۲- در آن دريای خون در دشت تاريک به دنبال سرچکيز مى گشت

قلمرو زبانى:

رستخيز : قيامت / چنگيز : فرمانده سپاه مغول  
قلمرو ادبى:

تشبيه : باران تير و برق پولاد / شام رستخيز : استعاره از ميدان جنگ / استعاره : منظور از دريای خون، ميدان جنگ است ( ميدان جنگ مانند دريایی پر از خون بود ) / دريای خون : تشبيه / کنايه: به دنبال سر کسى گشتن ، کنايه از « نابود کردن »  
قلمرو فکرى:

در ميان شدت باران تير و برق نيزه ها که قيامتى به پا شده بود جلال الدين مبارزه مى کرد.  
در ميان انبوه کشته شدگان ، به دنبال چنگيز مى گشت تا او را بکشد

۱۳- بدان شمشير تيز عايفت سوز در آن انبوه ، کار مرگ مى کرد  
۱۴- ولى خندان که برگ از شاخه مى ريخت دو خندان مى سکفت و برگ مى کرد

قلمرو زبانى:

عايفت سوز: نابود کننده / انبوه : شلوغى / مى سکفت : ماضى استمرارى  
قلمرو ادبى:

استعاره : برگ : سرباز مغول / شاخه : لشکر مغول / کنايه : کار مرگ مى کرد : کشتن / برگ مى کرد : زياد مى شد  
قلمرو فکرى:

با شمشیر تیز و برآن خود در میدان جنگ سربازان مغول را می کشت .

اما هر سرباز مغول را که می کشت چند نفر از سربازان مغول جای او را می گرفتند.

۱۵- میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه

۱۶- به رود سندی غلتید بر هم ز امواج کران، کوه از پی کوه

قلمرو زبانی:

اختر : ستاره / گران : سنگین ، بزرگ

قلمرو ادبی:

تشخیص : رقصیدن ستارگان / تناقض : رقص مرگ ( در هنگام مرگ نمی رقصند ) / مراعات نظیر : آب ، سند ، موج / استعاره :

امواج گران ، استعاره از حمله مغولان / استعاره : کوه از پی کوه، استعاره از کشته شدگان سپاهیان ایران که به صورت پشته و

انبوه در خاک می افتادند و گویی کوه ها جا به جا می شدند.

قلمرو فکری:

ستارگان زیادی در میان موج های رود سند رقص مرگ انجام می دادند .

موج های بزرگ رود سند همانند کوه هایی بر روی هم می غلتیدند.

۱۷- خروشان ، ژرف ، بی پهنا، کف آلود دل شب می دید و پیش می رفت

۱۸- از این سد روان در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی:

سند روان: رود سند / کف آلود : صفت مفعولی ( کف آلوده شده )

قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص ( دل شب ) / متناقض نما : سد روان ( سد روان نمی شود ) / تشبیه: موج ها مانند نیش آزار دهنده بودند. /

کنایه : دل شب دریدن کنایه از پیش رفتن در تاریکی. / مجاز: دیده مجاز از « چشم » نیش در دیده رفتن : کنایه از آزار دیدن /

قلمرو فکری:

رود سند پر خروش ، عمیق ، پهناور و کف آلوده سیاهی شب را می شکافت و به سرعت پیش می رفت.

جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می دید ( زیرا مانع فرار او و خانواده اش می شد )

۱۹- ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنسای زندگی بر آب می دید

۲۰- در آن سیماب کون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید:

قلمرو زبانی:

- رخسار : صورت / بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن / سیماب : جیوه / گون : مانند.

قلمرو ادبی:

تشبیه : بنای زندگی / کنایه : بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن، پادشاهی / تشبیه: امواج مانند جیوه لرزان

بودند

قلمرو فکری:

جلال الدین به شدت گریه می کرد و زندگی اش را ناپایدار می دید. با نگاه کردن به امواج های لرزان آب سند فکر تازه ای به

ذهنش رسید.

۲۱- به ياري خواهم از آن سوي دريا سواراني زره پوش و کمان کير  
۲۲- دمار از جان اين غولان کشم سخت بوزم خانان هاشان به شمشير

قلمرو زباني:

دريا: رود سند / دمار: هلاک، انقراض / غولان: مغولان /

قلمرو ادبي:

استعاره: دريا استعاره از رود سند / غولان استعاره از مغولان / مراعات نظير: زره پوش، کمان کير / کشتن، شمشير

قلمرو ادبي:

از آن سوي رود سند مبارزاني را به کمک خواهم خواست تا نسل مغولان را منقض کنيم

۲۳- شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت، فرزند و زن را  
۲۴- به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زباني:

استاد: مخفف ایستاد / رهاند: نجات داد / اهریمن: شیطان، مغولان

قلمرو ادبي:

استعاره: اهریمن استعاره از مغولان / مجاز: وطن مجاز از مردم وطن / در مقابل کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن /

قلمرو فکری:

زمانی فرا رسید که می باید در راه مملکت و کشور، خانواده را فدا کرد. و در مقابل دشمن باید مقاومت کنیم تا وطن را نجات بدهیم.

۲۵- شبی راتاشی با لشکری خرد زتن هاسر، ز سرها خود افکند  
۲۶- چو لشکر کرد بر گردش گرفتند چو کشتی، باد پا در رود افکند

قلمرو زباني:

شبی را تاشی: در طول یک روز / خرد: کوچک / خُود: کلاه جنگی / گرد بر گرد گرفتن: محاصره کردن.

بادپا: تند رو. / چو: در مصراع سوم، حرف ربط (وقتی) در مصراع چهارم، حرف اضافه (مثل)

قلمرو ادبي:

کنایه: ز تن ها سر افکندن، ز سرها خود افکندن: کشتن / تشبیه: بادپا را مانند کشتی در رود افکند / استعاره: بادپا (اسب

مانند باد سریع بود) / مراعات نظیر: کشتی، رود

قلمرو فکری:

خوارزمشاه در طول روز با سپاهیان مغول جنگید و آنان را نابود می کرد.

وقتی سپاه مغول، جلال الدین را محاصره کرد، جلال الدین اسب خود را همانند کشتی در رود سند انداخت تا فرار کند.

۲۷- چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دیای بی پایاب، آسان  
۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگینز که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی:

دریا: رود سند / پایاب: جایی از رود خانه که بتوان از آن گذشت، بی پایاب: بی گذار، عمیق: (وندی مرکب) / این سان: این گونه

قلمرو ادبی:

تضاد: دشوار، آسان / تکرار: فرزند

قلمرو فکری:

وقتی خوارزمشاه بعد از آن جنگ دشوار به آسانی از میان رود سند گذشت ... چنگیز به فرزندان و یاران خود گفت که: فرزند انسان باید این گونه شجاع و دلیر باشد.

۲۹- بلی، آمان که از این پیش بودند چنین بستند راه ترک و تازی

۳۰- از آن، این داستان گفتم که امروز بدانی قدر و بر، همیش بازی

قلمرو زبانی:

تازی: عرب / ترک: مغول / ترک و تازی: بیگانگان.

قلمرو فکری:

آری، کسانی که در این مملکت زندگی می کردند این گونه راه بیگانگان را بستند. به آن دلیل این داستان را گفتم که قدر وطن را بدانی و آن را خوار و ذلیل نشماری.

۳۱- به پاس هر و جب خاکي از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته

۳۲- زمستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی:

ملک: پادشاهی، بزرگی، عظمت / افسر: تاج

قلمرو ادبی:

مجاز سرها مجاز انسان؛ افسر مجاز از انسان های بزرگ / کنایه: سر رفتن کنایه از کشته شدن / جناس: سر، هر

قلمرو فکری:

برای نگرهبانی از این سرزمین خدا می داند چه انسان های بزرگی کشته شده اند. به خاطر عشق به این وطن خدا می داند چه انسان های بزرگی جان خود را از دست داده اند.

مهدی حمیدی شیرازی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، کدام واژه ها در معانی زیر به کار رفته است؟

اسب (باوا) نابود کننده (حایت سوز) عمیق (ثرف)

۲- جمله های زیر را با هم می خوانیم و به نقش های مختلف کلمه « امروز » توجه می کنیم:

- امروز را غنیمت دان. نقش: مفعول

- امروز، روز شادی است. نقش: نهاد

- گنجينهٔ عمر ، امروز است. نقش : مسند

- برنامهٔ امروز ، تأييد شد. نقش: مضاف اليه

- امروز ، به کتابخانهٔ ملّی می روم. نقش : قيد

در همهٔ جمله های بالا به جز جملهٔ آخر ، کلمهٔ « امروز » نقش های اسم را گرفته است. کلمهٔ « امروز » در جملهٔ آخر ، هيچ یک از نقش های اسم را ندارد. منادا هم نيست. « امروز » در جملهٔ مذکور ، « گروه قيدي » است.

گروه قيدي ، بخشی از جمله است که جمله يا جزئی از آن را مقيد می کند يا توضیحي نظير حالت ، زمان ، مکان ، تردید ، يقين ، تکرار و ... را به جمله می افزايد. قيد می تواند از نظر « نوع » ، اسم يا صفت باشد.

در بيت های نهم و دهم ، قيدها را مشخص کنید.

آن دم ، (قيد زمان ) به خون ديده ، (متمم و قيد ) چو آتش (متمم و قيد ) در سپاه دشمن (متمم و قيد ) کمی (قيد )

### قلمرو ادبي

۱- « درياي خون » در بيت هشتم و دوازدهم ، استعاره از چيست؟

میت، شتم؛ غروب خورشید  
میت دوازدهم؛ میدان جنگ

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه » و « کنایه » بررسی کنید:

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم؛ کنایه از، زندگی را ناپايدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه؛ امواج مانند جیوه لرزان بود (با، ضمیمه بود)

کنایه؛ مصراع دوم؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

۳) به شعر « در امواج سند » دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است.

هر بند ، شامل چهار مصراع است . به این نو شعر « چهارپاره » يا « دویتی های پورته » می گویند؛ چهار پاره ، بیشتر برای طرح

مضامين اجتماعی و سیاسی به کار می رود و دورهٔ رواج آن ، از دورهٔ مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است.

ملک الشعراي بهار ، فریدون مشیری و فریدون تولّی سروده هایی در این قالب دارند.

- اکنون ، نحوهٔ قرار گرفتن قافیه ها در چهار پاره را به کمک شکل نشان دهید.

\* \_\_\_\_\_  
\* \_\_\_\_\_  
▲ \_\_\_\_\_  
▲ \_\_\_\_\_

### قلمرو فکری

۱- شاعر در بيت زیر ، قصد بيان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

نابودی حکومت خوارزمشاهیان

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر ، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟ جلال الدین خوارزمشاه. شجاع بودن

چه اندیشید آن دم ، کس ندانست که مژگانش به خون ديده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۳- دربارهٔ ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم / تا در این ره چه کند همت مردانهٔ ما  
برای حفظ و حراست از سر زمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.

۴- در بیت زیر، چه صحنه ای وصف شده است؟

« ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت / دو چندان می شکفت و برگ می کرد»

زیادی سپاه مغولان که به جای حرس بازگشته شده چندین نفر جای او را می گرفتند

۵- .....

### گنج حکمت

#### چوسروباش

حکیمی را پرسیدند: «چندین دخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، بیچ یک را آزاد نخوانده اند مگر سرو و را که ثمره ای ندارد، درین چه حکمت است؟»

گفت: «هر دختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پشمرده شود، و سرو را بیچ از این نیست و همه وقتی خوش است، و این است صفت آزادگان.»

به آنچس می گذرد دل من که دجله بسی / پس از خلیفه بخوابد گذشت در بغداد  
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم / ورت ز دست نیاید چوسروباش آزاد

گلستان، سعدی

#### قلمرو زبانی:

نامور: معروف / برومند: میوه دار، شاداب / ثمر: میوه (سمر: افسانه) / عدم: نیستی / دل نهادن: علاقه مند شدن /  
گرت ز دست: اگر از دست تو / ورت ز دست: و اگر از دست تو